

نقد روایت انگلیسی از خلیج فارس

عباس رضایی، دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول)*
قباد منصوربخت، دانشیار تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

با ورود به دوران جدید خلیج فارس مانند تمام سرزمین‌های شرقی با مسئله جدیدی روبرو شد. با حضور پرتغال، اسپانیا، فرانسه، هلند و انگلیس در این منطقه، نظم و تعادل قدیم با معارضانی جدید و بی‌سابقه روبرو شد و به تبع آن روابط سیاسی، نظامی و تجاری جدیدی برقرار شد که تعادل مذکور را فروریخت. در نهایت انگلستان پس از غلبه بر رقبا و حاکمیت مطلق بر هندوستان و سپس خلیج فارس حاکم مطلق العنان این آبراهه شد. حاصل این وضع، سلطه‌ی مطلق بیگانگان بر منطقه بود. از آن پس انگلستان در راستای استمرار حضور خود، تلاش نمود که تصویری مشروع از حضور خود در منطقه ارائه دهد و با ارائه روایتی انگلیسی از تحولات این منطقه، تاریخ‌نگاری جدید خلیج فارس را رقم بزند. اگر مسئله نخست مسئله‌ای عینی بود از اینجا به بعد مسئله‌ای ذهنی و معرفتی به وجود آمد زیرا تصویر جدیدی از خلیج فارس ارائه شد که تصویر قدیم را به چالش طلبید. یافته‌های تحقیق که بر پایه ترکیبی از روش تطبیقی و عقلانی است، نشان می‌دهد که علی‌رغم ارائه اطلاعات فراوان، تصویر ارائه شده نه تنها با واقعیات تاریخی خلیج فارس و وضعیت منطقه در حین خلق آثار مذکور مطابقت ندارد بلکه بر ساخته و وارونه‌نمایی واقعیات تاریخی این منطقه متأثر از دانش شرق‌شناسی و منافع کمپانی هند شرقی بریتانیا می‌باشد.

واژگان کلیدی: خلیج فارس، شرق‌شناسی، تاریخ‌نگاری انگلیسی، وارونه‌نمایی.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۱۴

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۸/۲۰

*E-mail: Arezaei908@gmail.com

مقدمه

مواجهه‌ی دریانوردان، تجار، مسیونرها، مأموران سیاسی و سیاحان اروپایی از ملیت‌های مختلف با سرزمین‌ها و مردمان شرقی، در وهله‌ی نخست به معنای شناخت عینی و بی‌واسطه‌ی نمایندگان جوامع و ملل غربی از شرق بود. تهیه و تدوین مجموعه‌ی عظیمی از سفرنامه‌ها، یادداشت‌ها، گزارش‌ها، آمارها، نقشه‌ها و نقاشی‌ها مواد خامی را برای تاریخ‌نگاری کشورهای اروپایی از شرق به وجود آورد که بر اساس آن، مدعا این بود که تلاش دانشمندان و به‌ویژه تاریخ‌نگاران اروپایی این است که تصویری روشن، دقیق و مطابق با واقع از شرق ارائه دهد. بدون تردید منابع مذکور از جامعیت اطلاعاتی برخوردارند ولی علیرغم تبلیغات گسترده مراکز شرق‌شناسی اروپایی نسبت به پابندی به روش‌های علمی، تصاویر ارائه‌شده غرب از شرق عین حقیقت نیست. دقت و تأمل در آثار مختلف ارائه‌شده، نشان می‌دهد که اگرچه اطلاعات گردآوری‌شده درباره‌ی سرزمین‌های شرقی به‌ویژه ایران در موارد زیادی قابل‌اعتناست، اما تبیین‌ها و تفسیرهای ارائه‌شده جهت‌گیری خاصی را دنبال می‌کنند و هدف آنان ارائه تصویری از شرق است که از قابلیت لازم برای تأمین منافع آنی و آتی آنان برخوردار باشد؛ به‌عبارت‌دیگر تصویر مزبور تصویری سازه‌گرایانه است که در موارد متعدد با انکار حقایق و وقایع تاریخی، تبیین و تفسیر وارونه و تصویری غیرمنطبق با جریان تاریخ ارائه می‌دهد. روایت‌های مختلف انگلیسی‌ها در مورد خلیج‌فارس که نخستین تاریخ‌نگاری‌های جدید (مدرن) در این حوزه به شمار می‌رود در بیان تاریخ این منطقه، بر چنین رویکردی استوار می‌باشد. این متون انگلیسی با ارائه تصویری برساخته از خلیج‌فارس و انکار واقعیات تاریخی، جوامع منطقه و به‌ویژه ایران را با مسئله جدیدی روبرو ساختند. انکار دریانوردی ایرانیان، بزرگ‌نمایی دزدی دریایی، تشکیک حاکمیت ایران و اختلاف عنصر عرب - فارس و ژست انسان دوستانه در لغو برده‌داری در این متون، به آغاز روندی منجر شد که هدفی جز نفی حقوق تاریخی و منافع ملی ایران در این منطقه نداشت. بنا بر مسئله مطرح‌شده سؤال این است تصویر ارائه‌شده از خلیج‌فارس در متون انگلیسی تا انتهای قرن نوزدهم تا چه حد با واقعیات تاریخی مطابقت دارد و تا چه حد برساخته نویسندگان آثار مزبور است؟

مطالعات و بررسی‌ها نشان می‌دهد که روایت‌های انگلیسی علی‌رغم ارائه داده‌های فراوان تاریخی، تصویری وارونه و برساخته از خلیج‌فارس ارائه می‌دهد. این تصویر از یک‌سو با محتویات منابع تاریخی در تعارض آشکار قرار دارد و از سوی دیگر مبتنی بر نگاه شرق‌شناسانه هست. در این تحقیق سعی شده است با ترکیبی از روش تطبیقی و عقلانی، بخش مربوط به اطلاعات تاریخی بر پایه تطبیق

مدعیات و داده‌های نویسندگان انگلیسی با منابع تاریخ ایران مورد نقد و بررسی قرار گیرد و بخش مربوط به تبیین‌ها و تفسیر داده‌ها نیز بر پایه روش عقلانی بررسی شود.

چهارچوب نظری

مفهوم شرق‌شناسی در دستگاه نظری ادوارد سعید در معانی مختلف اما وابسته به هم به کاررفته است. سعید؛ در معنای نخست، شرق‌شناسی را به‌مثابه «نوعی تبیین آکادمیک» (سعید، شرق‌شناسی: ۱۶) می‌داند. تمام کسانی که درباره «شرق» می‌نویسند اعم از مورخ، جامعه‌شناس، انسان‌شناس و زبان‌شناس در این تعریف جای می‌گیرند. در معنای دوم شرق‌شناسی در حکم نوعی «سبک‌فکری» (همان‌جا) است. این برداشت از سبک‌شناسی مبتنی بر یک تمایز بودشناختی و معرفت‌شناختی بین «شرق» و «غرب» قرار دارد. این تمایز‌گذاری ذات‌گرایانه میان شرق و غرب، آغازی بر هرگونه تفسیر از ویژگی‌های «شرق» و مردم، آداب‌ورسوم، اندیشه و ذهنیات شرقیان می‌باشد؛ و اما سومین معنای مورد نظر سعید از شرق‌شناسی؛ «شرق‌شناسی به‌مثابه نهاد تثبیت‌شده و دارای تشخیص مرتبط با شرق» (سعید، همان: ۱۵) است. این تلقی از شرق‌شناسی از چنان موقعیت مستحکم و اعتبار آکادمیکی برخوردار است که به نظر سعید هرکسی که در مورد شرق تحقیق می‌کند یا می‌نویسد، نمی‌تواند از محذورات فکری و عملی شرق‌شناسی در امان بماند.

ادوارد سعید قرن هیجدهم را به‌تقریب هنگامه‌ی آغاز شرق‌شناسی می‌شمارد که به‌صورت نهادی فراگیر وسیله‌ی پرداختن به مشرق زمین بوده است و «مراد از پرداختن به مشرق زمین عبارت است از سخن گفتن درباره‌ی آن، تصویب کردن نظرات مربوط به آن، توصیف آن، تدریس درباره‌ی آن، اقامت در پهنه‌ی آن و حکم راندن بر آن. به عبارتی شرق‌شناسی یعنی یک شیوه‌ی غربی برای سلطه‌ی بر مشرق زمین و تغییر ساختار و اعمال قدرت بر آن» (سعید، ۱۳۸۶: ۲۲) از این نظر شرق‌شناسی به دنبال گسترش سلطه‌ی استعمار پدید آمده است تا شرق رازآلود را در نظر غربیان به پدیده‌ی قابل‌فهم و معقولی تبدیل کند تا همزمان که شناخته می‌شوند، تحت کنترل نیز قرار گیرند. از دیدگاه سعید، شرق‌شناسی رشته‌ای است که در آن شرق به‌منزله‌ی موضوع آموزش، کشف و عمل به‌طور منظم مورد بررسی قرار می‌گیرد و جوهر آن تمایز محو‌نشده‌ی میان فرادستی غرب و فرودستی شرق است که در آن شرق برساخته‌ی تاریخی است نه جغرافیایی (هال، ۱۳۸۶: ۳-۸) شرق‌شناسی جهان را به دو

بخش خیالی و درعین‌حال کاملاً مجزای «ما» و «دیگران» تقسیم می‌کند. بخش بزرگ‌تر و متفاوت شرق نامیده شده و دیگری که متعلق به ما است مغرب یا غرب نام می‌گیرد. (سعید، ۱۳۸۶: ۷۴) شکل‌گیری چنین دانشی متأثر از سیر انحطاطی بود که ملل آسیایی زیر فشار امپریالیسم غربی طی می‌کردند. زیر فشار اروپا و نیز به علت پوسیدگی بنیان‌های تاریخی خود، این ملت‌ها به سرعت در حال تجزیه و فساد بودند. از نظر سیاسی از هم‌پاشیده، از نظر اقتصادی گرفتار فقر و مذلت و از نظر فرهنگی به جمود و انحطاط دچار آمده بودند. از آن سوی نیز تحولات صنعتی و فکری اروپا، آنان را به پیشرفت و ترقی و دستیابی به علمی نائل ساخته بود که دیگران از دستیابی به آن ناتوان بودند و انسان اروپایی که بر قله‌ی تکامل نشسته بود، «دیگری» شرقی را که از مرحله طبیعت خارج نگشته بود و ذهنی ابتدایی و نیمه متمدن داشت، فرودست می‌شمرد. بر چنین زمینه‌ای، مطالعه‌ی شرق آغاز شد و حالا که جغرافیای جهان را کشف نموده بودند مدعی کشف تاریخ جهان هم شدند و بدین ترتیب تاریخی نگاشتند که بر اساس واقعیت‌های اقوام و جوامع دیگر قاره‌ها نبود، بلکه محوریت آن با اروپا بود و دیگران در ذیل تمدن اروپا قلمداد شدند. (منصوربخت، ۱۳۸۹: ۵۳۹) اروپائیان که عصر روشنگری را پشت سر گذاشته بودند، همه چیز و همه کس را با معیار مدرنیته غربی موردسنجش قرار دادند. «برخی از مورخان اروپایی حتی اظهار عقیده می‌کردند که مردمانی که در پشت مرزهای اروپا زندگی می‌کنند، اصولاً رشد نمی‌کنند و تاریخ دیگر ملت‌ها را از لحظه‌ای آغاز می‌کردند که اروپائیان بدان جا گام نهاده بودند.» (یروفه‌یف، ۱۳۶۰: ۶۵) بر مبنای آمریت و سلطه‌ی این نهاد تثبیت شده و تشخیص یافته، تنها «شرق‌شناسی» است که به‌طور یک‌جانبه تعیین می‌کند که چه چیزی می‌بایست درباره‌ی «شرق» گفت و نوشت. متأثر از آمریت این «نهاد» در حقیقت شرق نه آن‌گونه که بود و واقعیت داشت، بلکه آن‌طور که برای ترتیب و تنظیم دغدغه‌های اروپا مناسب بود، برساخته شد و به قول ضیاء‌الدین سردار، دور باطلی جعل شد، «که در آن واقعیت شرق در قفسه‌های کتابخانه‌های اروپایی ساخته می‌شد» (سردار، ۱۳۸۷: ۶۴)

به‌کارگیری این چارچوب مفهومی در بررسی روایت‌های انگلیسی از خلیج فارس و تطبیق گزاره‌های تاریخی روایات انگلیسی از خلیج فارس با مؤلفه‌های مذکور در گفتمان شرق‌شناسی، توضیح‌دهنده‌ی این واقعیت است که چگونه و چرا در خیلی از موارد مربوط به خلیج فارس، روایت‌های انگلیسی در تعارض با منابع بومی - محلی و واقعیات دیرینه‌ی تاریخی در این منطقه قرار دارد. علی‌رغم مخالفت برخی از وجوه «ایران‌شناسی انگلیسی» با مؤلفه‌های «شرق‌شناسی» موردادعای

ادوارد سعید که در برخی پژوهش‌های تطبیقی (زند: ۱۳۸۹؛ قزلسفلی: ۱۳۷۹) به خوبی انعکاس یافته است، سیطره و حاکمیت این دیدگاه بر نویسندگان و مأموران انگلیسی که برخی از آن‌ها دست‌پرورده مدرسه «مطالعات شرقی لندن» بودند، غیرقابل انکار است. ایران‌شناسی انگلیسی نیز که در ذیل مفهوم گسترده‌ی شرق‌شناسی در کانتکستی آکادمیک تولد یافت در تبیین مسائل خلیج فارس، به‌مثابه نهادی سلطه‌گر و استعلایی در خدمت کمپانی هند شرقی بریتانیا، روایتی جانبدارانه از این منطقه ارائه نمود. اثبات این مدعا با شناخت بستر اجتماعی، سیاسی و فرهنگی که مأموران انگلیسی از درون آن برآمدند و همچنین تطبیق با گزاره‌های شرق‌شناسانه امکان‌پذیر است.

روایت‌های انگلیسی درباره‌ی خلیج فارس (اصول و پایه‌های تاریخ‌نگاری سازه‌گرایانه انگلیسی)

حمله‌ی زمان شاه درانی به هندوستان و سپس انعقاد قرارداد «فین کنشتاین» که راه حمله‌ی فرانسه به هندوستان را از سوی ایران می‌گشود، بر فرمانفرمای هندوستان معلوم ساخت که تا چه حد اطلاعاتشان در مورد همسایگان هند ناچیز است و از آن پس «ایران» به موضوعی برای شناسایی مأموران و گزارشگران انگلیسی حاضر در هندوستان تبدیل شد. سرجان مالکم درباره‌ی تاریخ ایران، مونت استوارت الفینستون (۱) کتابی راجع به افغانستان و هنری پاتینجر در مورد سند و بلوچستان نوشتند. (یاب، ۱۳۶۰: ۱۳۸) این رویداد آغازگر سنت جدیدی در تاریخ‌نگاری مدرن ایران شد. سنتی که طی دو سده‌ی اخیر ایران و ایرانی را موضوع مطالعه خود قرار داده است. «تاریخ ایران سرجام مالکم»، «تاریخ ایران رابرت واتسن»، «تاریخ ایران سرپرسی سایکس»، «ایران و قضیه ایران لرد کرزن» که با هدف نوشتن تاریخ ایران به نگارش درآمده‌اند در زمره‌ی مهم‌ترین متون تاریخ‌نگارانه‌ی انگلیسی است. همچنان که فرمانفرمائی‌ان هم گفته است؛ بیش از یک‌صد سال مردم کتاب‌خوان انگلیس، دیپلمات‌ها، دانشجویان، دانش‌پژوهان و تمام آن‌هایی که می‌خواستند راجع به تاریخ ایران بخوانند منحصرأ به کتاب‌های یادشده متوسل می‌شدند. (فرمانفرمائی‌ان، ۱۳۴۵: ۱۶۸) هرچند که بخش‌های زیادی از این متون تاریخی انگلیسی به مسائل خلیج فارس اختصاص دارد اما از نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم میلادی و در عصر ملکه ویکتوریا که امپراتوری مستعمراتی بریتانیا به اوج قدرت خود رسید و تا اوایل قرن بیستم در هند، خلیج فارس و غرب آسیا به قدرتی بزرگ مبدل شد، کتاب‌های فراوانی از سوی مأموران

بریتانیایی فراهم آمد که آغاز نخستین خلیج‌فارس‌نگاری مدرن بودند. در سال ۱۹۰۳ م. دولت هند، لوریمر را مأمور کرد کتاب «راهنمای خلیج‌فارس» (۲) را تدوین کند که در تهیه آن، «جروم آنتونی سالدانها» (۳) و «جی.اچ. گابریل» (۴) نیز با لوریمر همکاری داشتند. (خیراندیش، ۱۳۹۴: ۲۵) چکیده‌هایی که سالدانها و گابریل تهیه کردند بعدها از سوی آن‌ها و به‌طور مجزا در هیجده جلد منتشر شد (۵) که به منبعی ارزشمند در مورد مسائل مختلف خلیج‌فارس تبدیل شد. با توجه به نایب‌السلطنه بودن «لرد کرزن» در هندوستان و همزمانی با جمع‌آوری مطالب لوریمر، ارتباط محتوایی بین مطالب «ایران و قضیه ایران» و اطلاعات لوریمر (خیراندیش، ۱۳۹۴: ۲۶) نیز شکل گرفت. ویلسن، از مأموران عالی رتبه‌ی بریتانیا که از سوی «ایتلجنت سرویس» (Wilson, 1941: 15) مأمور حوزه‌های نفتی ایران در فواصل سال‌های ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۴ میلادی بود، سفرنامه مفصلی از جنوب غرب ایران فراهم آورد و بعدها کتابی مفصل‌تر تحت عنوان «خلیج‌فارس» تدوین نمود که از منابع مهم مطالعات خلیج‌فارس است. (۶) «ساموئل بارت مایلز» نماینده سیاسی انگلستان در مسقط، عدن، بغداد و زنگبار که نویسنده چندین جستار در «انجمن سلطنتی جغرافیایی» بود، کتاب دوجلدی درباره‌ی ممالک و قبایل حاضر در خلیج‌فارس به نگارش درآورد. (۷) بدین ترتیب حاصل فعالیت مأموران انگلیسی در جمع‌آوری اطلاعات فراوان درباره‌ی خلیج‌فارس، بنیان‌گذاری مکتب جدیدی در مطالعات خلیج‌فارس بود که با منافع کمپانی هند شرقی گره‌خورده بود.

این نوشته‌ها را می‌توان نخستین متون خلیج‌فارس شناسانه دوره‌ی مدرن نامید. همزمان با این متون، تاریخ‌نگاری بومی - محلی نیز درباره‌ی سواحل، بنادر و جزایر خلیج‌فارس آغاز شد که از روایت‌های انگلیسی بی‌بهره نبود. اهمیت نوشته‌های انگلیسی در انبوه اطلاعات و جزئیات بی‌شمار، جغرافیایی، مردم‌شناسی، زبان‌شناسی، اقتصادی و نظامی دسته اولی است که در این متون جمع‌آوری شده‌اند. از همین رو در پژوهش‌های مربوط به خلیج‌فارس، رجوع به این منابع اجتناب‌ناپذیر است و هر پژوهش‌گری که در حوزه‌ی خلیج‌فارس به پژوهش تاریخی اشتغال دارد ناگزیر به استفاده از روایت‌های مختلف انگلیسی در اشکال متعدد آن شده و یا می‌باشد. گرچه نگارندگان را اعتقاد بر این است که مطالعات خلیج‌فارس بدون در نظر گرفتن منابع انگلیسی ناقص خواهد بود، اما از سویی دیگر نیز معتقدند که پذیرفتن غیر انتقادی نظرات و تحلیل‌های انگلیسی در روایات متعددشان بدون تطبیق و راستی‌آزمایی با منابع بومی - محلی، ره به خطا بردن است و پژوهشگران این حوزه را در یافتن واقعیات تاریخی این منطقه دچار کژفهمی خواهد نمود. واضح است کهن می‌توان با نگاهی کلانتر و

تمامیت‌گرا، هر آنچه ادوارد سعید به‌عنوان مشخصه‌های نهاد شرق‌شناسی گفته است درباره‌ی روایت انگلیسی موردبررسی حاضر را تصدیق نمود اما از سوی دیگر از پیوند این مطالعات در انگلستان با فعالیت‌های کمپانی هند شرقی انگلیس نیز که این سنت علمی - فرهنگی را با سلطه سیاسی انگلستان در شرق هم‌زمان ساخته است نمی‌توان چشم پوشید. سنتی که به اعتراف نمایندگان آن از افکار نژادپرستان و اروپامحورانی همچون «رودیبار کیپلینگ» (۸) نشأت می‌گرفت. اشاره ویلسن در سفرنامه‌اش به اینکه «قبل از جنگ بین‌الملل، ما با کسانی خدمت می‌کردیم که هر یک مأموریت خود را به‌منزله‌ی دعوت غیبی تلقی می‌نمودند و رهبران ما نیز به‌قدری در ما نفوذ داشتند و ما به حدی به آن‌ها ایمان و علاقه داشتیم که حاضر بودیم درراه انجام‌وظیفه تا پای مرگ هم ایستادگی کنیم، کسانی نظیر کرزن خطیب و ناطق معروف و اشخاصی مانند کیپلینگ ما را در انجام وظایف محوله تشویق و تحریض می‌نمودند.» (Wilson, 1941, 13) تأیید آشکار نفوذ افکار نژادگرایانه و یوروسانتريسم (که دو گفتمان تأثیرگذار بر نهاد شرق‌شناسی بودند) بر منظومه‌ی فکری «ویلسن» و دیگر مأموران انگلیسی از جمله «لوریمر» که همکار وی بودند می‌باشد. در کنار این اعتراف باید به نطق لرد کرزن در سال ۱۹۰۹ م؛ و به هنگام انتخاب به‌عنوان عضو مؤسس «مدرسه‌ی مطالعات شرقی» اشاره نمود که معتقد بود «شرق‌شناسی یک تکلیف بزرگ سلطنتی است...» و «... بخشی از ملزومات امپراتوری بریتانیاست» (سعید، ۱۳۸۶: ۳۸۳) این عبارات به‌خوبی روشن می‌سازد که راویان انگلیسی تاریخ ایران متأثر از فضای شرق‌شناسی قرن هیجدهم، به قضاوت مردم و جوامع شرقی به‌ویژه ساکنان منطقه‌ی خلیج فارس پرداخته‌اند و از این‌رو واقعیات تاریخی منطقه تحت‌الشعاع مفاهیم و اندیشه‌های حاکم بر نهاد شرق‌شناسی قرار گرفته است. مهم‌ترین مؤلفه‌های قابل نقد در روایت انگلیسی از خلیج‌فارس عبارت‌اند از:

انکار و نفی سابقه دریانوردی ایرانیان

نخستین مسئله‌ای که به‌کرات در متون تاریخ‌نگاری انگلیسی مطرح می‌شود، دریاگریزی و ترس ایرانیان از دریاست. (سایکس، ۱۳۳۶: ۱۱۶، ۳۹۲، ۳۹۳؛ کرزن: ج ۲، ۱۳۵۰: ۴۶۸، ۴۶۹؛ مالکم، ۱۳۸۰: ۱۴؛ موریه، ۱۳۸۶: ۴۸؛ مارکام، ۱۳۶۴ ص ۷۹ Lorimer, 1919, vol1: p1- / Wilson, 1959: 92-68-69) استدلال این نویسندگان در نفی دریانوردی ایران در کل تاریخ

ایران از سوی پژوهش‌های جدید انگلیسی نیز تکرار شده است. راستی‌آزمایی و باورپذیری چنین ادعایی لاجرم درگرو دیدن شواهد و مدارکی است که نویسندگان این متون ارائه می‌دهند. اما بررسی جزء به جزء نوشته‌های ایشان اثری از ارجاع به منابع تاریخی نشان نمی‌دهد و تنها «کرزن» (۱۳۵۰: ۴۶۹) و «سایکس» (۱۳۳۶: ۳۹۳) مورد سفر حافظ و عبدالرزاق سمرقندی به هند در دوره تیموری را به‌عنوان شاهد اصلی مدعای خود می‌آورند. بدین معنی که از یک حادثه یعنی انصراف حافظ از سفر دریایی به صدور حکم کلی رسیده و با تعمیمی ناروا آن را بر کل تاریخ ایران در خلیج فارس تحمیل کرده‌اند. ادعای نبود نیروی دریایی در دوره قاجار در این متون پذیرفتنی است و آن‌هم دلالی دارد که در حوصله این جستار نیست لیکن استدلال‌های نویسندگان انگلیسی درباره‌ی گذشته دریانوردی ایران برخلاف منابع حماسی، تاریخی و جغرافیایی می‌باشد.

حماسه‌های ایرانی و منابع تاریخی دو عرصه مهم در وصف دریاگرایی ایرانیان است. حماسی‌ترین ابیات شاهنامه فردوسی، داستان رزم کاوس با شاه هاماوران است. آنجا که درنبرد با تازیان عرصه بر ایرانیان تنگ می‌شود، رستم به درخواست گروهی از ایرانیان با سپاهی از دریا به هاماوران می‌رود چون راه زمینی طولانی است. (فردوسی، ۱۳۸۴: ۳۰-۲۲۵) بخش‌های زیادی از کتاب کوش‌نامه نیز به دریانوردی ایرانیان از دریای پارس تا کره و ژاپن و اقامت خاندان جمشید و دیگر ایرانیان در چین و ماچین است. (ایرانشان، ۱۳۷۷: ۵۴-۶۸) مهم‌ترین روایت‌های حماسی دریاهای جنوبی ایران در گرشاسب‌نامه‌ی اسدی طوسی به تصویر کشیده شده است. داستان لشکرکشی گرشاسب به دستور ضحاک به هندوستان برای کمک به «مهراج» و آغاز سفرهای دریایی گرشاسب به دریای هند که دو هزار کشتی فراهم آورده می‌شود. (اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۷۰، ۱۲۱) «داراب‌نامه طرسوسی» که در قرن ششم نگاشته شده، مملو از روایت دریانوردی ایرانیان است. داراب‌نامه فصلی به نام «داراب در عمان و دریابار» دارد که پسران حاکم عمان نام‌های ایرانی «مهرنوش» و «دارنوش» دارند (طرسوسی، ج ۱، ۲۵۳۶: ۶۳) همچنین شرح دریانوردی داراب تا یونان را به تفصیل و با جزئیات فراوان بیان داشته است (همان: ۱۰۶-۱۴۴) ساختار محدود مقاله فرصت اشاره به مصداق‌های پرشمار موجود در منابع مذکور درباره‌ی دریاگرایی و دریانوردی ایرانیان نمی‌دهد و این موضوع خود می‌تواند موضوع مقاله مستقلی باشد. بدون تردید گستره‌ی امپراتوری‌های بزرگ ایرانی عهد باستان در خلیج فارس، حوزه اقیانوس هند و تداوم حضور عنصر ایرانی در دوره اسلامی نه‌تنها در بنادر و جزایر خلیج فارس که در دریاهای هند و چین و شرق آفریقا، نقش بسزایی در ساخت ذهنی جامعه ایرانی و به‌ویژه حماسه‌سرایان و

داستان سرایان ایرانی داشته است. در میان این مردم عادی، ناقلان و روایانی از صنف ملّاح و دریانورد بوده‌اند که بازگوکننده حکایت‌های خود در میان مردم بوده و منبع چنین داستان‌ها و حماسه‌هایی بوده‌اند. منابع تاریخی نیز حکایت‌گر حضور گسترده‌ی ایرانیان در دریاها و دور و نزدیک به روزگار باستان و دوره‌ی اسلامی تاریخ ایران می‌باشند. هخامنشیان نخستین حکومت ایرانی بودند که به دلیل نزدیکی مقر حکومتشان به خلیج فارس آگاهانه در پی بهره‌گیری از نیروی دریایی برآمدند و مخصوصاً «داریوش نسبت به اهمیت قدرت دریایی در اقیانوس هند و خلیج فارس اشراف داشت» (توین‌بی، ۱۳۷۹: ۱۱۱) و آن‌طور که هادی حسن معتقد است «ایران در تمام طول دوره‌ی هخامنشی مالک مطلق و بلامنازع کرانه‌های شرقی مدیترانه و خلیج فارس و حوزه‌ی اقیانوس هند باقی ماند» (هادی حسن، ۱۳۷۱: ۵۰) شرح تسلط ساسانیان بر خلیج فارس و احداث شهرهای مختلف بر سواحل آن و تجارت دریایی آن‌ها تا شرق دور نیز بخش عظیمی از محتویات منابع تاریخ و جغرافیای قرون اولیه اسلامی می‌باشد. دریانوردی در خلیج فارس در زمان ظهور ساسانیان جزء لاینفک فعالیت تجارتي و دریایی ایران شده بود. (ریکس، ۱۳۵۰: ۴۰۰)

پس از فروپاشی ساسانیان و با ورود اسلام به ایران، به گواه منابع جغرافیایی مسلمین، عنصر ایرانی ایرانی تفوق و برتری خود را در دریاها به بهترین وجه ممکن حفظ کرده بود. آن‌چنان‌که در قرن سوم و چهارم هجری؛ تجار و بازرگانان ابله، بصره، سیراف، صُحار و جده عمدتاً ایرانی باقی‌مانده بودند. (مقدسی، ۱۹۶۷: ۷۲، ۹۷) ابن حوقل در مورد علت نام‌گذاری دریای پارس در قرن چهارم هجری می‌نویسد: «... بنابراین از میان سرزمین‌هایی که بر آن مُشرف است به فارس نسبت داده می‌شود؛ زیرا سرزمینی آبادتر از بلاد فارس مُشرف بر این خلیج نیست. نیز به همین دلیل که پادشاهان پارس در روزگار گذشته بیشترین قدرت را داشته‌اند؛ و آنان تا همین امروز بر همه نهرهای دور و نزدیک این دریا تسلط دارند و نیز بدین جهت که ما در تمام سرزمین فارس و غیر فارس یک کشتی نمی‌یابیم در دریای فارس در حرکت باشد و از حدود مملکت فارس خارج باشد.» (ابن حوقل، ۱۹۳۸، ج ۲: ۲۷۶-۲۷۷) استخری درباره‌ی حدود دریای پارس می‌نویسد «آن را به کرمان و پارس بازخوانند به حکم آن که هیچ ولایت ازین آبادتر بر این دریا نیست... و هم درین روزگار مردمان پارس بهر جایی مستولی‌اند از کرانه‌های این دریا» (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۰۹) و مقدسی در بیان نام‌گذاری آن می‌نویسد: «... همانا بیشتر سازندگان کشتی‌ها و ناخدایان این دریا ایرانی بودند» (مقدسی، ۱۹۶۷: ۱۸) چه دلیلی بالاتر از این این در اثبات حقانیت حضور ایران در خلیج فارس، ارتباط ایرانیان با دریا و نگرش دریایی در میان مردم

و حاکمان ایرانی می‌تواند ارائه شود. عجیب است که نویسندگان انگلیسی از یک حادثه یعنی انصراف حافظ از سفر دریایی به صدور حکم کلی می‌رسند و با تعمیمی ناروا، ایرانیان را دریاگریز معرفی می‌کنند. اما از وجود شواهد متعدد تاریخی دال بر وجود دریانوردی گسترده‌ی ایران از خلیج فارس تا چین و دریای سرخ که از قدرت نظامی و سکونت ایرانیان در سواحل خلیج فارس حکایت می‌کند، سخنی به میان نمی‌آورند.

این انکار از سویی نتیجه خویش قوی پنداری انگلیسی‌ها مطابق با آموزه‌های شرق‌شناسی بود که در همه‌ی زمینه‌ها قدرتمندتر از شرق هستند و قرن هیجده و نوزده که حریفی در خلیج فارس یارای مقابله با نیروی دریایی بریتانیا نبود بهترین گواه ادعای آنان می‌شد؛ و دیگر اینکه اهداف پنهان انگلستان از طرح انکار دریانوردی ایرانیان ارتباط مستقیمی با مخالفت‌های و مقاومت‌های ایران در مقابل انگلستان و ممانعت از دستیابی انگلستان به برخی جزایر مهم و استراتژیکی خلیج فارس دارد. آن‌ها در این تصویر وارونه، با متهم کردن ایرانیان به دریاگریزی به خوانندگان و پژوهشگران بعدی یادآور می‌شوند که ایران و ایرانیان حقی در این دریا ندارند و نمی‌توانند حاکمیتی بر دریا و جزایر و سواحلش داشته باشند چراکه نیروی دریایی ندارند تا بتوانند نظم و امنیت خلیج فارس را تأمین کنند و در نتیجه، حضور ناوگان دریایی انگلیس برای تأمین امنیت خلیج فارس ضروری و ذاتی است.

دزدی دریایی افسانه یا واقعیت

دزدی دریایی در خلیج فارس و تلاش‌های بی‌وقفه‌ی انگلستان در نابودی آن از دیگر مباحثی است که منابع انگلیسی به شکلی گسترده به آن پرداخته‌اند. (کرزن، ۱۳۵۰: ۵۳۷، ۵۵۳؛ سایکس، ۱۳۳۶: ۱۱۹؛ مارکام، ۱۳۶۷: ۹۲؛ بلگریو، ۱۳۶۹؛ Wilson, 1959:192-213, Lorimer, 1970: 7-52-53 Miles, Vol2, 1919:288-289, بیشتری است به‌ویژه اینکه در تاریخ تحولات سیاسی خلیج فارس در روزگار پیشا استعمار علی‌رغم وجود بنادر و جزایر ثروتمند و آمدوشد بازرگانان و سیاحان بی‌شمار از ملیت‌ها و توابع گوناگون، دزدی دریایی با چنین گستردگی که اروپائیان و بخصوص منابع انگلیسی مطرح می‌کنند، گزارش نشده است و طبق منابع انگلیسی آغازگر دزدی دریایی در قرن هفدهم خود اروپائیان بودند تا جایی که به‌ناچار تفاهمی بین انگلستان، فرانسه و هلند برای حل این مسئله انجام می‌گیرد. (Lorimer, 1970: 53) اما به ناگاه و در قرن هیجدهم روایات انگلیسی به‌گونه‌ای پرشمار دزدی دریایی قواسم را مطرح می‌سازند.

مسئله دزدی دریایی و سرکوبی آن در خلیج فارس در منابع انگلیسی به‌طور مشخص پیرامون فعالیت‌های قبیله‌ی قواسم است. بخشی از قواسم در قرن هیجدهم با اجازه کریم‌خان زند در نواحی ساحلی ایران در بندرلنگه و نواحی تابعه آن و برخی جزایر متعلق به این بندر استقرار یافته بودند و ضمن پذیرش حاکمیت ایران و پرداخت عواید سالانه به حکومت، رعایای ایران محسوب می‌شدند. (فسائی، ج ۲، ۱۳۶۴: ۱۵۲۲) بدین ترتیب بخشی از آنان در رأس‌الخیمه در سواحل جنوبی و بخشی به رهبری شیخ صالح قاسمی در لنگه ساکن بودند. اسکان در دو سوی سواحل، آنان را قادر ساخته بود «در پی نظارت بر همه‌ی کشتی‌های تجاری در حال تردد در خلیج فارس و از جمله کشتی‌های اروپایی برآیند» (sweet, 1964: 264) آنان با کشتی‌ها و قایق‌های بومی خود مشغول تجارت با نواحی هندوستان و یمن و شرق آفریقا بودند که توسط ناوگان تجاری و نظامی قدرتمند اروپائیان نابود شد و پس‌از آن نیز به دلیل حضور قدرتمندانه کمپانی در خلیج فارس، تجارت محلی ساحلی آنان نیز در معرض مخاطره جدی قرار گرفته بود و عرصه بر تنها راه معاش آنان بسته بود. پس از تشکیل سلطنت‌نشین مسقط که متحد سیاسی و تجاری انگلستان بود و تلاش می‌کرد انحصار تمام تجارت بین نواحی داخلی کشور و سواحل را به دست بگیرد و مخصوصاً پس از تجزیه‌ی عمان در سال ۱۷۹۳ م؛ که بدون شک موجبات برهم خوردن روابط قواسم با نواحی مرکز کشور به‌ویژه «بوریمی» را فراهم ساخته بود، اوضاع بازم وخیم‌تر شد. در این شرایط بخصوص، سکنه‌ی قواسم در وضع وخیمی قرار گرفته، به کشتی‌های استعمارگران اروپایی حمله کردند که نان آن‌ها را از گلویشان بیرون کشیده بودند. اما روایات انگلیسی با معرفی نمودن هرگونه اقدامی علیه خود تحت عنوان دزدی دریایی و با ترسیم چهره‌ای زشت و خشن از قواسم فرصتی برای جامه عمل پوشاندن به سیاست انگلیسی‌سازی خلیج فارس به دست آوردند و از آن‌پس روایات انگلیسی نیز به شکلی ماهرانه آن را به امری بدیهی در منابع تاریخی تبدیل کردند. ویلسن بیرون راندن پرتغالی‌ها از شرق آفریقا و زنگبار توسط اعراب عمان دزدی دریایی می‌نامد (Wilson, 1959: 194) سرجان مالکم یک‌سال قبل از حملات گسترده سال ۱۸۰۹ م. علیه قواسم، آن‌ها را از زبان خدمتکار خود «هیولاهایی شریر و اهریمن صفت» معرفی می‌کند که «پیشه‌شان دزدی دریایی و مایه شادی‌اشان قتل و آدمکشی است.» (مالکم، ۱۳۸۰: ۷) مالکم به طرز ماهرانه و از زبان مردی بومی منطقه، ساکنان سواحل جنوبی را دزدانی معرفی می‌کند که مطابق تعالیم اسلامی به قتل و غارت مشغول هستند. آنان که از تبار «هول - هیولا» هستند مطابق خوی و سرشت خود عمل می‌کنند. (همان: ۹)

در سال‌های قبل از ۱۸۰۹ م. کشتی‌های انگلیسی هیچ واکنشی به حملات قواسم نداشتند و فرماندهان انگلیسی نیز کشتی‌ها را از نبردهای غیرضروری با قواسم منع کرده بودند. در حقیقت مطرح کردن خطر دزدی دریایی قواسم را باید بهانه‌ی انگلستان برای تحقق نقشه‌های این کشور در خلیج فارس دانست. با اقدامات مأموران بریتانیا در ابتدای حکومت قاجار که منجر به عقد قرارداد با ایران و عمان و در نتیجه به تقویت اقتدار آنان بر بخش شمالی و جنوب شرقی خلیج فارس شده بود، تنها نیروی مانع در برابر اعمال قدرت انگلستان، قواسم بودند که در پی اتحاد با وهابیان قدرت زیادی نیز یافته بودند. منابع انگلیسی در اوایل قرن نوزدهم شمار ناوگان قواسم را مشتمل بر ۶۳ کشتی بزرگ و ۸۱۰ کشتی کوچک‌تر می‌دانند که بر روی هم نزدیک به نوزده هزار نیرو در اختیار داشتند (موریه، ۱۳۸۶: ۳۹۸). این ناوگان قدرتمند بومی، کمپانی هند شرقی را به چالش طلبیده بود و خواستار شرایطی برابر در خلیج فارس بود چنانکه گزارشات دیوید ستون به بمبئی در حوالی سال‌های ۱۸۰۹ م حکایت از این دارد که: «خواستهای قواسم از انگلیسی‌هایی که از خلیج فارس عبور می‌کنند این است که به آن‌ها عوارض گمرکی بپردازند» (هاولی، ۱۳۷۷: ۱۱۷) به همین دلیل بمبئی در این سال سیاست تحریم کالاهای ضروری قواسم به‌ویژه چوب را که از مالابار به خلیج فارس می‌آوردند در پیش گرفت. (Kelly, 1968: 116) قطعاً قواسم با دسترسی به چوب موردنظر می‌توانستند ناوگان خود را تقویت کنند و در مقابل انگلستان به مانع بزرگی تبدیل شوند؛ بنابراین حمله به مواضع قواسم برای نابودی قدرت آنان در سال ۱۸۰۹ م / ۱۲۲۴ ق در دستور کار قرار گرفت. دستور برای نابودی هر نوع زورقی در سواحل رأس‌الخیمه و تخریب تمامی استحکامات و تجهیزات بندری و عقد قرارداد با شیوخ قواسم مبنی بر تضمین امنیت تجارت انگلستان در آینده. (Saldanha, 1986: 46- 47) اما تداوم فعالیت‌های قواسم پس از سال‌های ۱۸۰۹ م، منجر به تصمیم نهایی انگلستان در نابودی کامل قواسم در دو طرف سواحل خلیج فارس شد و سرانجام در سال ۱۸۲۰ م / ۱۲۳۴ ق. تصمیم نهایی اتخاذ شد و سرلشکر «ویلیام گرانت کایر» به‌عنوان مسئول عملیات علیه قواسم، تمام مواضع آن‌ها را ویران نمود.

پس از سرکوبی و نابودی ناوگان قواسم، شرایط انعقاد قرارداد صلح عمومی در ژانویه ۱۸۲۰ م بین بریتانیا و شیوخ یازده‌گانه‌ی سواحل جنوبی خلیج فارس فراهم شد. همچنین انگلیسی‌ها موفق شدند در سواحل عمان متصالح، قطر، عمان و بحرین پایگاه ثابت سیاسی به وجود آورند که نطفه‌ی واحدهای سیاسی جدید در منطقه‌ی خلیج فارس در دل این قرارداد شکل گرفت. بدین ترتیب انگلستان به بهانه‌ی «دزدی دریایی» ناوگان قدرتمند قواسم را نابود کرده، جغرافیای سیاسی منطقه را دگرگون ساخته و خود در مقام حاکم بلامنازع منطقه درآمد. انهدام قواسم به معنای پایان تجارت دریایی بومی و به دست

گرفتن انحصار تجارت حمل و نقل دریایی، کنترل شیوخ و تحت‌الحمایه کردن آنان به قصد کنترل سواحل ایران و شبه‌جزیره عربستان بود. (وثوقی، ۱۳۸۴: ۴۰۴-۴۰۶) بدین ترتیب انگلیسی‌ها با طرح گسترده دزدی دریایی در منابع خود از یک‌سو، اذهان خوانندگان را از واقعیت‌های سیاسی پشت پرده منحرف ساخته و دزدی دریایی در خلیج فارس را وارد متون تاریخی کردند و از سوی دیگر چهره‌ی متمدنانه و صلح‌طلبانه‌ای را در افکار عمومی جهان غرب و آسیا ترسیم کرده که کاملاً برای اثبات آموزه‌های شرق‌شناسانه‌ی آن‌ها به کار می‌آمد.

انگلستان و لغو برده‌داری در خلیج فارس

مسئله‌ی تجارت برده در خلیج فارس و تلاش انگلستان در برچیده شدن این رسم غیرانسانی دیگر مسئله مطروحه در روایت‌های مختلف انگلیسی است که با تفسیری بشردوستانه از این رویداد: «صلح انگلیسی» را در خلیج فارس به رخ می‌کشاند و خود را حامی صلح معرفی می‌کند. (Wilson, 1919: 429, 525, Miles, 1970: 63, Lorimer, 1959: 11-12, کرزن، ج ۲: ۵۳۷، مارکام، ۱۳۶۷: ۹۳) بدون شک تجارت برده عملی غیرانسانی بود و در خلیج فارس یکی از مهم‌ترین منابع درآمد ساحل‌نشینان و حکومت‌های محلی بود. اما آیا ژست بشردوستانه‌ی انگلیسی در روایات مذکور هم از سر دلسوزی برای نوع بشر بود یا نتیجه تحولات جهانی و اوضاع داخلی ایران در ابتدای قرن نوزدهم که اهمیت منطقه‌ی خلیج فارس را برای این دولت نمایان ساخته بود و مبارزه با تجارت برده همچون دزدی دریایی، دستاویزی برای تثبیت نفوذ بیشتر در منطقه بود؟

در خلال قرن هیجدهم میلادی، تجارت برده در خلیج فارس نسبتاً ناچیز بود. با وجود این، بردگانی از ملیت‌های مختلف آفریقای شرقی، اتیوپی، سومالی و بلوچ در آن خریدوفروش می‌شدند. بازارهای عمده‌ی فروش برده در خلیج فارس عبارت بودند از رأس‌الغول، مسقط، بصره و بنادر ایرانی چون بندرعباس، لنگه و بوشهر. تا سده‌ی نوزدهم برده‌داری امری کاملاً عادی و متداول در جامعه‌ی ساحلی خلیج فارس محسوب می‌شد که از دیرباز رواج داشته و از جانب شریعت پذیرفته شده بود زیرا در آن برای بردگان حقوق قانونی و مزایای لازم در نظر گرفته شده بود. وضعیت غلامان در جهان اسلام و منطقه‌ی خلیج فارس در مقایسه با بردگان آفریقایی تبار اروپا و آمریکا به مراتب بهتر بود به طوری که غربیان حاضر در منطقه به این موضوع اذعان داشته‌اند. «جانسون» معتقد بود «وضعیت یک برده در یک خانواده

مسلمان، شباهت زیادی به یک فرزندخوانده دارد و به موجب آن بردگان امکان می‌یابند بخشی از مایملک خود را در حیات و ممات مطالبه کنند...» (Johnson, 1817: p12) کلی اشاره می‌کند که: «اگرچه آنان در مزارع، خانه‌ها و کشتی‌ها به کارگری می‌پردازند، اما گاهی اوقات به مشاغل عالی می‌رسند و به ثروت‌های کلان دست می‌یابند و یا در برخی مناطق، مثل عراق زمام امور حکومت را در دست می‌گیرند.» (Kelly, p512-513) وضعیت مناسب زندگی بردگان در ایران و دیگر مناطق خلیج فارس به حدی بود که پس از آنکه انگلستان مقررات منع تجارت برده را به مرحله‌ی اجرا درآورد گزارش‌هایی از عدم رغبت غلامان به بازگشت به سرزمین مادری خود، به هند ارسال می‌شد. در این موارد آنان اعلام می‌کردند که از شرایط بسیار مناسبی برخوردارند و هرگز نمی‌خواهند از ارباب خود جدا شوند. (قاسمیان، ۱۳۹۱: ۷۲) بنابر این توصیفات، دخالت انگلستان در منطقه برای نجات جان بردگان توجیهی چندانی نداشت، پس چه عاملی باعث شد انگلستان قضیه منع برده‌داری را پیگیری کند و آن را با تبلیغات گسترده‌ای در روایات خود از خلیج فارس به کار گیرد؟

برای پی بردن به این مسئله باید از یکسو تحولات جهانی و رقابت بین‌المللی انگلستان و فرانسه را در فراسوی مرزهای اروپا بررسی نمود و از دیگر سو به سیاست‌های کمپانی هند شرقی در منطقه خلیج فارس توجه داشت. در سطح جهانی، ظهور جنبش‌های ضدبرده‌داری در اروپا و اعلامیه‌ی «حقوق بشر» از سوی انقلابیون فرانسوی با آغاز جنگ‌های استقلال آمریکا و استقلال کنی‌های مهاجرنشین بریتانیایی همراه شد. با از دست رفتن این کنی‌ها که متکی بر کار بردگان بود، انگلستان نیمی از کشتزارهایی که بردگان در آن کار می‌کردند را از دست داد (Johnson, 2004: p28) در راستای جبران این خسارت، انقلابیون آمریکایی و حامیان آن‌ها یعنی پادشاه فرانسه باید تحت فشار قرار می‌گرفتند. از سویی دیگر جنبش ضد برده‌داری قوی‌ای که در سال ۱۸۰۴ م. در انگلستان به راه افتاد، ماهیتی سیاسی و ضد فرانسوی داشت چراکه درست زمانی که ناپلئون قصد داشت به اعاده‌ی برده‌داری و تجارت برده برای بازسازی امپراتوری مستعمراتی فرانسه اقدام کند این جنبش به راه افتاد و بازتاب چنین اقدامی در انگلستان، این بود که مخالفت با برده‌داری را به یک جنبش ملی علیه فرانسه تبدیل کند. (Davis, 2000: p 236) بنابر این مذاکراتی که در پارلمان انگلستان در خلال سال‌های ۱۸۰۶ م- ۱۸۰۷ م در جریان بود، سیاستمداران انگلیسی را متقاعد کرد که برای جبران نتیجه جنگ در مقابل فرانسه، بر روی تجارت برده متمرکز شوند و با قطع منابع برده در هند غربی به فرانسه ضربه بزنند. (Morgan, 2007: p 170-171) در تداوم این رویکرد، نه‌تنها در اقیانوس اطلس از ورود برده به

خاک امریکا از سوی فرانسویان جلوگیری شد که در اقیانوس هند نیز این رقابت با فرانسه به شدت دنبال شد. مناطق شرقی آفریقا و سواحل شبه جزیره عربستان کانون اصلی این رقابت شد تا از روابط تجاری گسترده‌ی فرانسه با سواحل شبه جزیره عربستان ممانعت به عمل آید. تجارت برده یکی از مهم‌ترین اقلام تجاری در این سواحل بود که ضربه زدن به آن منجر به از دست رفتن موقعیت اقتصادی گسترده‌ی فرانسه در غرب آسیا و خلیج فارس می‌شد؛ بنابراین جنبش ضد برده‌داری بهانه‌ی مناسبی برای ورود انگلستان به رقابتی سیاسی با فرانسه در جزایر و بنادر خلیج فارس تحت پوششی انسان‌دوستانه بود.

از سویی دیگر و در سطح منطقه خلیج فارس، انگلستان با عقد قرارداد صلح عمومی ۱۸۲۰ م. امتیازات بزرگی را به دست آورد. ماده‌ی ۵ قرارداد مذکور به فرماندهان کشتی‌های جنگی انگلستان اجازه می‌داد تا تردد کلیه‌ی سفاین دریایی را از جمله کشتی‌های متعلق به اعراب در خلیج فارس تحت نظارت و کنترل قرار گیرند. مقابله با تجارت برده بهانه مناسبی فراهم می‌آورد تا این بند قرارداد عملیاتی شود و از این‌رو انگلستان در تکمیل پروژه سلطه‌ی خود بر تجارت منطقه، ضمن پیوند دادن بحث منع تجارت برده با دزدی دریایی، اهداف خود را با جدیت بیشتری دنبال نمود. قبایل جنوبی خلیج فارس با قرارداد «صلح اساسی» و سپس در سال ۱۸۲۵ م/ ۱۲۶۹ ه.ق با قرارداد «صلح جاویدان» (الهی، ۱۳۷۳: ۷۰) حمایت بریتانیا از خود را مورد شناسایی قرار داده و حق بازرسی کشتی‌ها را به بریتانیا واگذارند و ایران نیز با فشارهای مضاعف بریتانیا در دوره‌ی محمدشاه و ناصرالدین‌شاه و طی یک پروسه‌ی مقاومت از سوی ایران بالاخره با این قرارداد موافقت نمود. تأکید انگلستان بر توقف تجارت برده در دریا و نه در خشکی پس از مذاکرات مفصلی که با محمدشاه قاجار و حاج میرزا آقاسی صورت گرفته بود، خود گواه بر نیت سیاسی این ابرقدرت در سیطره‌ی کامل بر پهنه‌ی آبی خلیج فارس و جست‌وجوی مجوز قانونی برای به دست آوردن حق بازرسی کشتی‌ها بود. موافقت با این پیشنهاد، با توجه به فقدان توانایی ایران در کنترل و بازرسی کشتی‌های حامل برده، این امکان را برای ناوگان انگلستان فراهم می‌ساخت تا هر شناوری را دلشان می‌خواست به بهانه‌ی جلوگیری از قاچاق برده مورد بازرسی و توقیف قرار دهند. (دهقان‌نیری، ۱۳۸۴: ۲۲۲) پاسخ محمدشاه قاجار در مخالف با خواسته‌ی انگلیسی‌ها که «... معلوم است وقتی کشتی‌های انگلیس مانع آوردن اسیر باشند، دیگر نمی‌آورند. ایرانی هم نمی‌خرد، اما اگر هر وقت بیاورند هر کسی بخواهد می‌خرد...» (ظهیرنژاد، ۱۳۸۵: ۲۱۱) به خوبی از اهداف پنهان انگلیس پرده برمی‌دارد. درنهایت و با فشار مقامات انگلستان، فرمان منع تجارت برده در

۱۲ ژوئن ۱۷۴۸ م. به امضای محمدشاه قاجار رسید و حق تفتیش کشتی‌های ایرانی نیز به انگلستان واگذار شد و پس از مرگ امیرکبیر نیز فشارهای انگلستان منجر به ایجاد شرایط مناسبی برای امضای قرارداد جدید تجارت برده از سوی ناصرالدین‌شاه شد. باوجود این تجارت برده بدون ممانعت ادامه داشت و نمایندگی بوشهر ضمن اشاره به افزایش تعداد برده‌ها، موارد متعددی از بی‌اهمیت بودن قوانین منع تجارت برده نزد بومیان خلیج فارس را به هند و انگلستان گزارش داد. (اسناد وزارت خارجه، ۱۲۶۳ ق) بدین ترتیب و باوجود این قرارداد، تجارت برده همچنان ادامه یافت و هند انگلیس خود از جمله این مناطق بود. به قول آدمیت، اندیشه‌ی الغای برده‌داری یکی از وسایل پیشرفت سیاست استعماری انگلستان گردید و صرفاً نفع اقتصادی و سیاسی در کار بود و عنوان اصول اخلاقی، تزویر و ریا بود. (آدمیت، ۱۳۶۲: ۵۱۶) و آن چنانکه حبل‌المتین تصریح می‌کند: «از سهرع قرن به این طرف دخالت‌های غیر مشروع دولت انگلیس در خلیج فارس به اسم جلوگیری از برده‌فروشی جاری بود، این مسئله که رفته‌رفته متروک آمد و از اهمیت افتاد، مسئله قاچاق اسلحه را بهانه دخالت خویش قرار دادند. باید قدری باریک شد و در اساس این دو غور نمود تا حقیقت آشکار گردد...» (حبل‌المتین، ۱۳۴۷ ق: ۴)

نقش انگلیس در تمدن‌آوری و نجات منطقه

ارائه تصویری زیبا و انسان‌دوستانه از انگلیسی‌ها و رسالت تمدن‌بخشی آنان به مردم منطقه که ناخودآگاه تصویر عقب‌ماندگی، وحشی‌گری و بدبختی بومیان را به ذهن متبادر می‌کند یکی دیگر از وجوه روایت‌های انگلیسی پیرامون خلیج فارس است. راویان انگلیسی خلیج فارس در این نوع نگاه، کاملاً متأثر از گفتمان شرق‌شناسی هستند. شرق‌شناسی در این معنا، سازه‌ای شبه‌ایدئولوژیک بود که پایه و اساس آن بر برتری غرب و نقش راهبری آن در سوق دادن ملل غیرتمدن به سوی پیشرفت یا همان تمدن اروپایی است. در این دیدگاه، اروپا در همه زمان‌ها و مکان‌ها برتر و پیشرو بوده و هست چنانکه در دنیای باستان این نقش بر عهده یونان بود و اکنون بر دوش اروپاست. شرق‌شناسان انگلیسی نیز از این دانش برای توجیه رفتار خود در مستعمرات بهره گرفته و حضور انگلستان در شرق را به علل ناتوانی شرقیان فرودست در دستیابی به زندگی بهتر و اصلاح امور خودشان می‌دانستند. بر اساس این ذهنیت، درستی یا نادرستی هر فرد یا عملی در نزدیکی یا دوری با انگلستان قضاوت و روایت شده است. در تصور شرق‌شناسانه‌ی گرانت واتسن تنها راه اصلاح امور به دست ایرانیان را نه از ناحیه خودشان بلکه به کمک هیئت‌های اروپایی می‌داند چراکه «هم مردم ایران و هم حکومت آن فاقد قوه‌ی فعالیت

ضروری برای اتحاد هرگونه نهضتی جهت به دست آوردن تمدن‌اند. قوه‌ی محرک لازم برای ایجاد چنین نهضتی در ایران اگر روزی امکان وقوع داشته باشد باید نظیر هندوستان به‌وسیله‌ی یک نژاد مهاجم بیگانه پدید آید» (واتسن، ۱۳۴۸: ۳۶) اساس این دیدگاه، بینشی ذات‌گرایانه و ازلی نسبت به شرق و غرب است که یکی غیرمتمدن و دیگر متمدن است. با نگاه ذات‌انگارانه‌ای که در این دیدگاه وجود دارد شرق تغییرناپذیر خواهد ماند و آن چنانکه کرزن می‌گوید: «...باوجود دق‌البابی که [از سوی غربیان] بر سرای ایشان شده است هنوز بیدار نشده‌اند» (کرزن، ج ۱: ۳۳) در این دیدگاه قرب و بُعد به انگلیسی‌ها مشخص‌کننده متمدن یا وحشی بودن است. چنانکه سایکس در سفرنامه‌اش در وصف مردمان بلوچ همه‌جا آنان را مفلوک و وحشی می‌داند ولی آنجا که یکی از سکنه رامشک در بشارگرد؛ می‌داند که چاقوی در دست سایکس از کارخانه راجرز انگلستان هست به ناگاه ساکنین این ناحیه متمدن‌تر از سایر مناطق بلوچستان می‌شوند (سایکس، ۱۳۳۶، سفرنامه: ۳۲۸) و شخصی چون میرزا مهدی علی‌خان بهادر جنگ که موفق به عقد عهدنامه‌های مناسب با عمان و ایران و دفع خطر از هندوستان می‌شود، «دیپلمات ماهر مکتب ایرانی» لقب می‌گیرد. (سایکس، ۱۳۸۰، ج ۲: ۴۳۵) لوریمر نیز در روایتی که از فتح هرموز ارائه می‌دهد با مصادره این پیروزی به نام انگلستان، ایرانیان را مردمی غیرقابل‌اعتماد و ناقض عهد و پیمان می‌بیند که نمی‌توان به عهدشان اعتماد کرد. (Lorimer, Vol1, 1970: 25, 26, 27)

در روایت انگلیسی، ساکنین بومی خلیج فارس یکسره در توحش و خشونت روزگار می‌گذرانند و با آمدن انگلیسی‌ها و به یمن فداکاری‌های نیروی دریایی آن‌ها، دریا و سواحل آرام گرفتند. ویلن معتقد است: «عمال و مأمورین کمپانی هند شرقی پس از استقرار و نفوذ و تسلط خود در خلیج [فارس] موفق به اجرای سه اقدام مهم شدند که نتایج آن برای عالم انسانیت حائز کمال اهمیت بود: اول دزدی دریایی دریایی را از آب‌های خلیج [فارس] برانداختند و آشپان دزدان را در آنجا به هم زدند. دوم از زدوخورد و مجادلات مشایخ عرب و خونریزی‌های دائمی ایشان جلوگیری کردند. سوم تجارت برده را ملغی و ممنوع ساختند» (Wilson, 1959: 11-12) این راویان وابسته به کمپانی هند شرقی، سال‌هایتمادی با ترسیم چهره‌ی دروغینی از منطقه در لوای دزدی دریایی، تجارت برده و غیره، استمرار حضورشان را به خاطر از بین بردن این اعمال و حفظ صلح و امنیت معرفی می‌کردند (کرزن، ۱۳۵۰، ج ۲، ۵۵۳؛ مارکام، ۱۳۶۷: ۹۲) و اینکه در صورت خروج، مردم منطقه همچون وحشیان همدیگر را خواهند درید و فعلاً «چون خلیج فارس پر از کشتی‌های بریتانیاست، صلح در همه جای آن مستقر

است...» (سایکس، ۱۳۳۶، ۱۱۹) نویسندگان انگلیسی ضمن اینکه نقش انگلستان را در ایجاد امنیت و صلح در منطقه پررنگ جلوه می‌دهند سعی دارند که خود را خیرخواه و دوست ملت ایران نیز معرفی کنند. سایکس در توجیه عدم قبول درخواست یکی از ساکنین رودبار (در هرمزگان فعلی) مبنی بر در اختیار گذاشتن اسلحه به او را به این دلیل می‌داند که «هیچ‌گاه میل ندارم اسلحه به دست کسانی داده شود که ممکن است برخلاف مصالح ملت از آن سوءاستفاده کند» (سایکس، ۱۳۳۶: ۳۲۵) و یا در جواب درخواست بلوچ‌های ایران مبنی بر مهاجرت به خاک انگلیس، پاسخ می‌دهد که «دسایس و تحریک آن‌ها و برانگیختن یکی از همسایگان علیه دیگری برای آن‌ها سودمند نخواهد بود» (همان، ۳۳۰) علاوه بر اینکه این نوع روایتگری متأثر از ذهنیات شرق‌شناسانه و منافع کمپانی هند شرقی بریتانیا است، ادعایی مخالف با منابع محلی است. گزارشگر جبل‌المتین در سال ۱۸۹۷ م / ۱۳۱۴ ق. گزارش می‌دهد که انگلیسی‌ها بیش از سیصد خانوار اعراب بوسمیطی بحرینی (که در غواصی مروارید متبحر بودند) را ترغیب به مهاجرت از لنگه به جزیره باسعیدو کردند تا خللی در کار این بندر به وجود بیاورند و آن را از چرخه رونق و آبادانی خارج کنند. (جبل‌المتین، ۱۳۱۴ ق: ۲۸) گاهی این دخالت‌ها در امور بنادر و جزایر به شدتی بود که مأموران ایرانی را به واکنش‌هایی شدیدتر وادار می‌ساخت. در گزارش یکی از مأموران دولتی فارس به ناصرالدین‌شاه پیرامون دخالت انگلیسی‌ها در امور ایران می‌گوید که: «از اطراف واکناف هر کس که به عزم کاسی و پیله‌وری می‌آید در لنگه اقامت می‌نماید آن قدر مورد تعدی قرار می‌گیرد که طاقت نیاورده، فرار می‌کند، بر رأی مبارک ظاهر است میان دولت‌های خارجه، از دولت انگلیس منافق‌تر و شریرتر و بدعهدتر و شیطان خیال‌تر و مفسدتر نیست. به اعتقاد فدوی در انگلستان هم از این بالیوز حرام‌زاده‌تر و مفسد و بی‌معنی و ناپاک‌تر وجود ندارد. این پدر... دقیقه‌ای آرام ندارد دائماً در گردش و در فکر تفتین و تدلیس و تلبیس است» (قائم‌مقامی، ۱۳۴۱: ۱۶۵-۱۶۶) بنابراین ژست انسان‌دوستانه و «صلح انگلیسی» که مورخان انگلیسی درباره‌ی خلیج فارس برای مردم جهان ترسیم کرده‌اند منطبق بر واقعیات نیست.

ایجاد تشکیک در حاکمیت ایران بر منطقه‌ی خلیج فارس

خلیج فارس تنها مرزی از ایران است که از ابتدای تشکیل حکومت‌های ایرانی تا به امروز لایتغیر باقی‌مانده و گلوگاه ارتباطی ایران با دنیای پیرامونش بوده است. حاکمیت سیاسی ایران در دوره باستان

و در بیشتر ایام دوره اسلامی بر سواحل و جزایر خلیج فارس اعمال می‌شد و یادگارهای فرهنگی ایرانی در بقایای کاریزها و قنوات (که در عمان قَلَج نامیده می‌شود) و ابنیه فخیمه در عمان و سواحل امارات کنونی قابل مشاهده است. (Wilson, 1959: 23)

روایت‌های انگلیسی به شکل مبهم و غلط‌اندازی رویدادهای و یا مسائل حاکمیتی ایران را مورد اشاره قرار داده‌اند که خواننده در مواجهه با این متون مسلماً به شک و تردید خواهد افتاد. در اتخاذ این رویکرد آن‌ها بیشتر متأثر از منافع آتی و آتی کمپانی و دولت انگلستان هستند. آن‌ها در جاهایی آشکارا و در برخی موارد دوپهلوی مباحثی را مطرح و بدون جواب گذاشته‌اند که جای سوءاستفاده باقی بماند. نمونه زنده و اکتونی آن را در مناقشات جزایر سه‌گانه می‌توانیم مشاهده نماییم. موریه در سفرنامه‌اش راجع به قشم معتقد است «هنوز به گونه‌ی اسمی از آن ایران است» (موریه، ۱۳۸۶: ۴۸) ادعایی کاملاً مبهم که اگر فردا روزی انگلستان بر اساس دکترین سرجان مالکم جزیره‌ای در خلیج فارس خلیج فارس تصرف کرد بتواند حاکمیت ایران را مُنکر شوند. مایلز علی‌رغم توضیحاتی که درباره چگونگی به دست آوردن بندرعباس از سوی سلطان سعید می‌دهد در نتیجه‌گیری می‌نویسد: «بندرعباس به مدت سه‌ربع قرن به‌عنوان یکی از متعلقات مسقط باقی ماند» (Miles, 1919:p 287) درحالی‌که برخلاف نوشته مایلز، امام مسقط به مدت سه‌ربع قرن در بندرعباس حاکم دست‌نشانده ایران بود. لوریمر پیرامون عمان می‌نویسد که «امام عمان از چند سال پیش توانسته بود خود را از قید ایران برهاند و مردم آن ناحیه که اکنون احساس وطن‌دوستی داشتند از ایرانیان کراهت داشتند» (Lorimer, 1970, vol1: 137) همو درجایی دیگر می‌گوید: «اجاره بندرعباس و توابع آن از حاکم ایران به سلطان مسقط منتقل شد و نواحی و توابع بندرعباس زیر سلطه یک قدرت خارجی قرار گرفت» (Ibid:p148) این سخنان با واقعیت روابط ایران و عمان منافات داشت اول اینکه اجاره دادن بندرعباس فقط اجاره‌ی عواید و مالیات آنجا بود نه واگذاری خاک و سرزمین آن و دیگر اینکه طبق سنت‌های دیوانسالاری ایرانی واگذاری اجاره‌ی عواید و مالیات یک منطقه به رعایای وابسته‌ی حکومت مجاز بود نه به دشمن خارجی؛ بنابراین این شیوه‌ی اداره‌ی امور جنوب امری پذیرفته‌شده و طبیعی بود؛ بنابراین وارونه‌نمایی روایتگران انگلیسی را باید در ارتباط با مسئله‌ی دیگری دید. در ابتدای قرن نوزدهم انگلستان با تهدید و تطمیع امامان مسقط، آنان را مجبور به هم‌پیمانی با خودساخته بود و به همین دلیل در موارد مختلفی سعی در پررنگ کردن ادعاهای حاکمیتی عمان بر نواحی مختلف سواحل

و جزایر ایران داشتند تا بدین وسیله دخالت و تصرف در جزایر و بنادر ایرانی را به پشتیبانی ادعاهای شیخ مسقط مبتنی سازند. دقت در گزاره‌ی نخستی که از لوریمر درباره‌ی عمان نقل شد، تأیید ضمنی و ناخواسته‌ی او بر حاکمیت دیرینه ایران بر عمان است که به قول او به تازگی از ایران جدا شده است.

یکی از عمده درگیری‌های ایران با انگلستان در خلیج فارس مناقشه بر سر استقرار آنان در جزایر و برافراشتن پرچم انگلستان بر فراز آن‌ها بود. منابع انگلیسی به‌طور نهران‌روشانه‌ای مسئله حاکمیت ایران را در این جزایر دوپهلوی مطرح می‌کنند. ویلسن در بحث سرکوبی قواسم این چنین می‌نویسد: «لنگه یکی دیگر از بنادر معمور و معتبر جواسم [!] بدون هیچ اشکال و مقاومتی به تصرف انگلیسی‌ها درآمد و متعاقب آن لافت در جزیره‌ی قشم به حکام مسقط [!] بازگشت داده شد...» (Wilson, 1959: 205) این گفته ویلسن کاملاً مغرضانه است چراکه به کارگیری واژه بازگشت در مورد بازگرداندن قشم به امامان عمان در معنای مالک دانستن عمان بر این جزایر است و در مورد بندرلنگه نیز منابع تصریح دارند که لنگه از توابع ایالت فارس بود و قواسم هم تبعه‌ی ایران بودند؛ به همین دلیل شدیدترین اعتراضات ایران از انگلستان به عمل آمد و ویلیام بروس مجبور به عذرخواهی از حکومت ایران و عقد تعهدی شد که خسارت وارده به بنادر ایران را بپردازد و حق حاکمیت ایران بر بحرین را هم به رسمیت بشناسد. پذیرش شرایط ایران از سوی ویلیام بروس منجر به به کارگیری تعبیر تندی علیه او در منابع انگلیسی شد (بلگریو، ۱۳۶۰: ۱۳۴؛ رایت، ۱۳۵۷: ۶۵، ۶۸؛ Kelly, 1968: 75) قواسم که در اعلام وفاداری خود به ایران، در سرکوبی دیگر قبایل متمرد عرب، یاری‌گر قاجارها بودند و حتی در تقاضای محمدین خلیفه حاکم بحرین از پادشاه قاجار در مقابل فشارهای انگلستان در سال‌های ۱۸۶۰-۱۸۶۱ م. قاسمی‌های بندرلنگه نیرویی را به بحرین اعزام کردند. (قائم‌مقامی، ۱۳۴۱: ۶۲) در مورد بحرین نیز به کرات با به کارگیری عباراتی دوپهلوی، مسئله حاکمیت ایران را مورد تردید قرار داده‌اند. به عنوان مثال لوریمر ضمن اقرار به قدرتمندی کریم‌خان زند در خلیج فارس در میان سال‌های ۱۷۶۳-۱۷۶۵ م می‌نویسد: «جزایر بحرین همواره به واسطه‌ی شیخ بحرین، تابع ایران بود...» (Lorimer, Vol1, 1970: 137) در حقیقت وابستگی تاریخی و سرزمینی بحرین به ایران را به خواست یک شیخ تقلیل می‌دهد و آن را از نظر تاریخی به حق و به جا نمی‌بیند.

در برخی موارد نیز که حیات مستعمره انگلستان در معرض خطر بود، آشکارا حاکمیت تاریخی ایران را منکر می‌شدند مثلاً در مورد نواحی مکران و چابهار و در ناحیه ساحلی بلوچستان، موریه آنها را

مستقل از ایران می‌دانست. (موریه، ۱۳۸۶: ۹۲) واتسن نیز معتقد بود که در مناطق بمپور و اساساً نواحی شرقی مثل بلوچستان، ایرانیان دعای خود را بر فتوحات نادرشاه مبتنی ساخته‌اند در حالیکه بیش از صدسال است که طوایف بلوچ این حق را به رسمیت نشناخته‌اند. (واتسن، ۱۳۴۸: ۳۱۱) و ویلیام هالینگزبری در توصیف متصرفات امام مسقطی‌نویسد: «قلمرو او بر اساس تشخیص من از «صُحار» آغاز می‌شود و در حال تا مکران بیشتر ادامه ندارد... متصرفات امام در خارج از عربستان شامل هرمز و گامبرون در خلیج فارس و تقریباً تمام سواحل مکران از دماغه جاسک تا سند است.» (هالینگزبری، ۱۳۶۳: ۳۳) تشریح چنین مختصاتی از مرزهای جغرافیایی خلیج فارس و عدم توضیح پیرامون واگذاری این مناطق از سوی حکومت ایران به امامان مسقط، از یک‌سو تردید و تشکیک در تعلق این مناطق به ایران را وارد متون تاریخ‌نگاری کرده و از سوی دیگر به تشدید اختلاف بین عنصر ایرانی و عرب در منطقه برای جدال بر سر سرزمین‌هایی که هزاران سال حاکمیت و مالکیتش مشخص بوده است، انجامید. جنجالی‌ترین و مناقشه‌برانگیزترین شاهد این مدعا اقدام آگاهانه و تفرقه‌افکنانه‌ی «سرچارلز بلگریو» در دهه ۱۹۶۰ میلادی بود که همزمان با زمزمه‌های خروج ناوگان نظامی انگلستان از شرق کانال سوئز، کتابش را با جمله «خلیج فارس که پاره‌ای اعراب امروزه آن را خلیج عرب می‌نامند» (بلگریو، ۱۳۶۹: ۲۹) آغاز نمود. او تداوم‌بخش همان جریانی بود که سال‌ها قبل با سرجان مالکم آغاز شده بود. مالکم که تبحر بالایی در واورنه‌نمایی واقعیت‌های تاریخی دارد هنگام حضور در بوشهر در مورد جمعیت ایرانی منطقه اظهار می‌دارد که همه اهالی بوشهر عرب هستند و «ایرانیان عادات و رفتار اعراب را- که هم از نظر شکل ظاهری و هم از نظر احساس و عواطف با خویشاوندان در کناره‌ی مقابل به‌زحمت قابل تشخیص بودند و قسمت اعظم ساکنان این خطه را تشکیل می‌دادند- وحشیانه و بی‌ادبانه می‌پنداشتند و به آن‌ها با دیدی نفرت‌انگیز نگاه می‌کردند.» (مالکم، ۱۳۸۰: ۱۴) گفتار او در پی اختلاف بین عناصر حاضر در شهر و تحمیل آگاهانه‌ی این ایده است که به دلیل حضور اعراب، ایرانیان نسبت به این شهر علاقه چندانی ندارند.

نتیجه

از قدیمی‌ترین ازمنه تاریخی، آبراهه خلیج فارس مسکن اقوام، نژادها و ملیت‌های مختلفی بوده است که حول منافع مشترکی در این منطقه می‌زیسته‌اند. شرایط محیطی منطقه و ساختار جغرافیایی آن

به وحدت فرهنگی و جغرافیایی کمک کرده و جامعه‌ای متحد و یکپارچه به وجود آورده بود که در ذیل عوامل مشترکی همچون تجارت و بعدها دین مبین اسلام به یک وحدت منافع و همبستگی اقتصادی - اجتماعی دست‌یافته بودند. جامعه‌ای که در عین آرامش و بدون هیچ‌گونه درگیری و وحشی‌گری به تجارت تا شرق دور و آفریقا و دریای سرخ مشغول بوده و بنادر پررونقی را در سواحل خلیج فارس پی افکنده بودند. اقتداری مشروع که دیگر اقوام همچون یونانیان، رومیان و اعراب را متقاعد ساخته بود که نام این دریا را دریای پارس بنامند. با ورود استعمار به خلیج فارس جوامع انسانی حاضر در منطقه با شرایط جدیدی مواجه شدند. مناسبات قدیمی منطقه بر هم خورد، قدرت‌های مهم منطقه همچون ایران تضعیف شدند، تجارت بومی منطقه به نابودی کشیده شد و عناصر جدید بیگانه بر امور سیاسی و اقتصادی منطقه تسلط یافتند. اگرچه پرتغالی‌ها زودتر از بقیه رسیدند اما این انگلیسی‌ها بودند که در نهایت پس از غلبه بر رقبای اروپایی خود، هندوستان و سپس خلیج فارس را عرصه سیاست‌های استعماری خود قرار دادند. انگلیسی‌ها که از قرن هیجدهم در بیرون راندن رقبای اروپایی خود کامیاب شده بودند اکنون فقط با نیروهای بومی منطقه را در مقابل خود می‌دیدند و در راستای حل این مسئله، تضعیف قدرت‌های بزرگی چون ایران و عثمانی و تحت‌الحمایه کردن قبائل بومی سواحل جنوبی خلیج فارس را در دستور کار قرار دادند. انگلیسی‌ها در راستای شناخت هر چه بیشتر منطقه و تداوم حاکمیت خود بر این نواحی مبادرت به نوشتن متونی کردند که اساس تاریخ‌نگاری مدرن خلیج فارس را فراهم آورده و منبع اطلاعات و آگاهی هر پژوهش‌گری است که می‌خواهد در این حوزه به تحقیق بپردازد. اما این سبک از تاریخ‌نگاری برخلاف مدعای علمی بودنش، در بستری شرق‌شناسانه و جانبدارانه از منافع کمپانی هند شرقی انگلیس سربرآورده است که با ترسیم چهره‌ای وحشیانه و غیرمتمدنانه در قالب دزدی دریایی و برده‌داری، انگلیسی‌ها را صلح‌طلبانی منجی منطقه و مردمانش به تصویر کشیده است. ضمن آنکه تلاش نموده است با انکار هویت ایرانی در سواحل و جزایر و تفرقه‌افکنی بین عنصر عرب و ایرانی زمین‌های بر هم زدن روابط تاریخی این منطقه را فراهم آورد، اتفاقی که در دهه‌های اخیر منجر به تحریف نام خلیج فارس و شکل‌گیری مسائل بغرنجی در سطح منطقه شده است. اگرچه متون مذکور منابع مهمی در شناخت تاریخ معاصر خلیج فارس می‌باشد و بدون توجه به آن‌ها، پژوهش در این حوزه ناقص است لیکن بدون توجه نقادانه و عدم تطبیق با منابع بومی، تصویری وارونه از مسائل خلیج فارس بر تحقیقات ما حاکم خواهد شد.

یادداشت‌ها

۱. Mount Stuart Elphinstone
۲. Gazetteer of the Persian Gulf Oman and central Arabia.
۳. Jerome Antony Saldanha.
۴. G.H.Gabriel.
۵. The Persian Gulf Precis.

۶. این کتاب توسط محمد سعیدی به فارسی ترجمه شده است.

۷. The Countries And Tribes of the Persian Gulf.

۸. رودیارد کیپلینگ یکی از مشهورترین نویسندگان و شعرای نژادپرست بریتانیا بود که شعر «مسئولیت انسان سفیدپوست» او در دفاع از امپریالیسم، که وظیفه ناخوشایند بریتانیا را متمدن ساختن بومیان عقب‌مانده هند می‌دانست موجی از نژادگرایی را در میان کارگزاران کمپانی هند شرقی حاکم ساخت.



منابع

- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد (۱۹۳۸) *صورة الأرض*، بیروت، دار صادر (أوفست من طبعه لیدن).
- اسدی طوسی، حکیم ابونصر علی بن احمد (۱۳۵۴) *گرشاسب‌نامه*، به اهتمام حبیب یغمائی، ج ۲، تهران، طهوری.
- الهی، همایون (۱۳۷۳) *خلیج فارس و مسائل آن*، تهران، قومس.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم (۱۳۴۰) *مسالک و ممالک*، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران (۱۳۶۲) تهران، خوارزمی.
- بایگانی اسناد وزارت خارجه، مکاتبات سال‌های ۱۲۲۲ ق - ۱۳۰۰ ق.
- بلگریو، چارلز (۱۳۶۰) *سفرنامه‌ی دریایی سرارسکین لاک*، ترجمه‌ی حسین ذوالقدر، تهران، آناهیتا.
- توین‌بی، آرنولد (۱۳۷۹) *جغرافیای اداری هخامنشیان*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران، انتشارات موقوفات افشار.
- حبل‌المتین، ۷ ذی‌الحجه ۱۳۱۴ ق/ ۱۰ می ۱۸۹۷ م، س ۴/ش ۲۳.
- حبل‌المتین، ۸ محرم ۱۳۴۷ ق/ ۲۶ ژوئن ۱۹۲۸ م. س ۳۶/ش ۲۹
- حکیم ایرانشان بن ابی‌الخیر (۱۳۷۷) *کوش‌نامه*، به کوشش جلال متینی، تهران، انتشارات علمی.
- دلد، اسکندر (۱۳۶۳) *سلطه جویان و استعمارگران در خلیج فارس*، تهران، انتشارات نوین.
- دهقان‌نیری، لقمان (۱۳۸۴) «سیاست انگلیس و لغو برده‌داری در خلیج فارس» *مجموعه مقالات خلیج فارس در گستره‌ی تاریخ*، به اهتمام اصغر منتظرالقائم، اصفهان، انتشارات دانشگاه اصفهان.
- رامهرمزی، ناخدا شهریار، عجایب هند (۱۳۴۸) ترجمه محمد ملک‌زاده، تهران، بنیاد فرهنگ.
- ریکس، توماس (۱۳۵۰) «دریانوردی در خلیج فارس و رابطه با آفریقای شرقی از قرون نهم تا دوازدهم میلادی»، *فرهنگ ایران زمین*، ج ۱۸، دوره‌ی جدید، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات سخن. ۱۳۸۵.
- سایکس، سرپرسی (۱۳۳۶) *سفرنامه سرپرسی سایکس یا ده هزار مایل در ایران*، ترجمه‌ی حسین سعادت نوری، تهران، کتابخانه‌ی ابن سینا.
- سایکس، سرپرسی (۱۳۸۰) *تاریخ ایران*، ج ۲، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران، دنیای کتاب.
- سدیدالسلطنه، محمدعلی خان (۱۳۷۰) *تاریخ مسقط و عمان، بحرین و قطر*، تصحیح احمد اقتداری، تهران، دنیای کتاب.

- سدیدالسلطنه، محمدعلی خان (۱۳۷۱) سرزمین‌های شمالی پیرامون خلیج فارس، تصحیح احمد اقتداری، تهران، جهان معاصر.
- طرسوسی، ابوطاهر محمد بن حسن بن علی (۲۵۳۶) داراب‌نامه‌ی طرسوسی، به کوشش ذبیح‌الله صفا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ظهیرنژاد، مینا (۱۳۸۵) اسنادی از روابط ایران، تهران، نشر آبی.
- فردوسی، حکیم ابوالقاسم (۱۳۸۴) شاهنامه فردوسی، ج ۱، تهران، هرمس.
- فرمانفرمایان، حافظ (۱۳۶۰) «تاریخ‌نگاری ایران در سده‌های نوزدهم و بیستم» در مجموعه مقالات تاریخ‌نگاری در ایران، گردآورنده یعقوب آژند، تهران، نشر گستره.
- قائم‌مقامی، جهانگیر (۱۳۴۱) بحرین و مسائل خلیج فارس، تهران، طهوری.
- قائم‌مقامی، جهانگیر (۱۳۶۹) «نامه‌ای از امامان عمان و زنگبار» مجموعه مقالات خلیج فارس، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.
- کُرنز، جرج. ن (۱۳۴۹) ایران و قضیه ایران، ج ۱، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کُرنز، جرج. ن (۱۳۵۰) ایران و قضیه ایران، ج ۲، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- گزیده‌ی اسناد خلیج فارس، (۱۳۷۵) ج ۵، به کوشش مینا ظهیرنژاد، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.
- مارکام، کلمنت، تاریخ‌ایراندردوره‌هاجار (۱۳۶۷) ترجمه ایرجافشار، تهران، فرهنگ ایران.
- مالکم، سرجان (۱۳۸۰) سفرنامه سرجان مالکم در کتاب «جنوب ایران به روایت سفرنامه نویسان» گردآوری و ترجمه‌ی حسن زنگنه، شیراز، نوید شیراز.
- مرادی، احمد (۱۳۹۶) «نوروز دریا در عمان» دو ماهنامه‌ی نسیم بادگیر، هرمزگان، میراث فرهنگی و گردشگری، س ۲، ش ۵، پائیز.
- مقدسی، شمس‌الدین ابی‌عبدالله محمد بن احمد (۱۹۶۷) احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، الطبعة الثانی، مدینه لیدن، بمطبعة بریل.
- موریه، جیمز (۱۳۸۶) سفرنامه جیمز موریه، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، نشر توس.
- هادی، حسن (۱۳۷۱) سرگذشت کشتی‌رانی ایرانیان، ترجمه امید اقتداری، تهران، به‌نشر.
- هال، استوارت (۱۳۸۶)؛ غرب و بقیه، گفتمان و قدرت، تهران، آگه.

هالینگبری، ویلیام (۱۳۶۳) روزنامه سفر هیئت سرجام ملکم، ترجمه امیرهوشنگ امینی، تهران، کتابسرا.

هاولی، دونالد (۱۳۷۷) دریای پارس و سرزمین‌های متصل، ترجمه‌ی حسن زنگنه، قم، همسایه.
و ثوقی، محمدباقر (۱۳۸۴) تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار، تهران، انتشارات سمت.

Davis, Adrian (2000) *the Quakers in English Society 1655-1725*, Clarendon press, Oxford, New York.

Johnson, John, Lieutenant-Colonel. (1818) *A Journey From India to England Through Persia, Georgia, Russia, Poland, And Prussia In The Year 1817*. London. longman, Hurst.

Jonson, Walter (2004) *The chattle principle internal slave trades in the Americas*, Yale University press, New Haven & London.

Kelly. J.B. (1968) *Britain and the Persian Gulf 1795- 1880*, Oxford. Clarendon Press.

Lorimer. J.G. *Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and central Arabia*, Voll, part1A, Historical. Calcutta, republished by gery international West mead, England, 1970.

Miles, S. B. (1919) *Contries and Tribes of the Persian Gulf*. Londen. Harrison and sons.

Morgan, Kenneth(2007) *slavery and the British Empire from Africa to America*, Oxford University Press, New York.

Saldanha, j.A (1986). *The Persian gulf précis*, 2vols, Calcutta, Archive edition.

Sweet, L.E “ *Pirates or Polities? Arab Societies of the Persian or Arabian Gulf, 18th Century* “ *Ethnohistory* 11 (1964)

Wilson.a.t, *Persian gulf*, London, 1959.

Wilson.a.t: *south-west Persia, letters and diaries of a young political officer, 1907-1914*. Oxford, 1941.